

اختیارات سرخود دادرسی در استناد به عدم صلاحیت محلی

(نقد دادنامه شعبه ۸ دیوان عالی کشور)

هادی ملک تبار فیروزجائی^۱

چکیده:

در دادرسی مدنی صدور حکم غیابی امری استثنایی است و از این رو، بدیهی است که برخی قواعد خاص و ویژه بر فرایند رسیدگی به دعوا حاکم باشد. به دلیل غیبت خواننده، دخالت دادرسی در دعوی باید بیشتر و جدی تر باشد. برخی ایرادات احتمالی نیز باید به صورت سرخود مورد توجه قرار گیرد. به منظور تأمین سرعت در دادرسی ها، قانون آیین دادرسی مدنی حل و فصل برخی از موضوعات مانند صلاحیت یا ایرادات آیین دادرسی را در زودترین موعد مقرر داشته است. با این حال، در دادنامه موضوع تحقیق حاضر، پاسخ به یکی از نخستین پرسشهای دادرسی یعنی مساله صلاحیت دادگاه بیش از یک سال زمان برده و سرانجام، با دو بار رسیدگی در مرجعی غیر صالح، با ورود دیوان عالی کشور به دادگاه صالح ارجاع شده است. بی گمان، چنین ترتیبی موجب تحمیل هزینه به نظام دادرسی به عنوان نماینده حقوق عمومی و دادخواهان این پرونده و سایر مراجعان می شود و روشن است که رفع مشکل آن را باید بسیار زودتر از آنچه که دیدیم، تدبیر شود. با سپردن برخی اختیارات به دادرسی می توان مدیریت بهتری را بر موضوع اعمال کرد و از تکرار چنین وضعیتی پیش گیری شود. با این حال، دادنامه صادر شده از دیوان عالی کشور با توجه به مقررات فعلی، رعایت حق خصوصی خواننده را مقدم دانسته و بانقض حکم غیابی، پرونده را به مرجع صالح ارسال داشته است که با توجه به قانون آیین دادرسی تصمیم صحیحی به نظر می رسد.

کلیدواژه ها: آیین دادرسی، عدم صلاحیت، ایراد آیین دادرسی، حکم غیابی، اختیارات راسی دادرسی.

۱. دانش آموخته دکتری حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

متن دادنامه

رای: خلاصه جریان پرونده در تاریخ ۹۱/۴/۲۶ خانم ف.ذ. ساکن شهرستان شهریار به توسط وکیل خود به طرفیت همسرش آقای ع.ذ.، که آدرس محل اقامت وی را در حوزه قضایی شهرستان شهریار اعلام داشته، دادخواستی به خواسته مطالبه نفقه از تاریخ ۸۹/۱۰/۳۰ لغایت ۹۱/۳/۳۰ تقدیم نموده که در شعبه چهارم دادگاه عمومی شهریار ثبت و با تعیین وقت از طرفین دعوت بدان رسیدگی شده است.

اخطاریه خوانده حسب گزارش مأمور ابلاغ طبق ماده ۷۰ قانون آیین دادرسی مدنی ابلاغ قانونی شده بوده است. در جلسه دادرسی مورخ ۹۱/۵/۳۱ خوانده حضور نیافت و لایحه‌ای تقدیم ننمود. وکیل خواهان حاضر شده تقاضای رسیدگی و صدور حکم به شرح خواسته را کرده است.

سرانجام دادگاه با اعلام ختم رسیدگی به موجب دادنامه غیابی شماره ۹۱/۴/۳۰-۱۵۴۸ حکم بر محکومیت خوانده به پرداخت مبلغ ۳/۶۰۰/۰۰۰ تومان از بابت اصل خواسته و نیز پرداخت هزینه دادرسی و حق الوکاله به مبلغ تعیین شده صادر نموده است.

دادنامه صادر شده در تاریخ ۹۱/۸/۲۵ طبق ماده ۷۰ به خوانده محکوم علیه ابلاغ شد. زوج محکوم علیه در تاریخ ۹۱/۹/۱۸ نسبت به آن واخواهی کرده و در دادخواست واخواهی آدرس محل اقامت خود را شهرستان بابل اعلام کرد و در متن دادخواست اظهار داشته که مقیم شهرستان مذکور بوده و خواهان هم از این موضوع اطلاع داشته است و دعوی حضانت فرزند را در دادگاه بابل اقامه کرده و این جانب هم جهت اثبات نشوز همسر در شعبه هفتم دادگاه حقوقی شهریار طرح دعوا کرده ام که پرونده امر به شماره ۹۱۰۵۸۴ در جریان رسیدگی بوده و هنوز منتهی به صدور رأی نشده است.

دادگاه با تعیین وقت از طرفین دعوت به رسیدگی به عمل آورد در جلسه دادرسی مورخ ۹۱/۱۰/۲۶ وخواه حضور یافته و وکیل واخوانده فقط لایحه‌ای تقدیم داشته است وخواه اظهار داشت اعتراض به شرح دادخواست تقدیمی است و از تاریخ ۸۸/۱۲/۱۰ تا به حال

اختیارات سرخود دادرسی در استناد به عدم صلاحیت محلی / ۵۰۹

هادی ملک تبار فیروزجائی

در شمال زندگی می‌کنم و قبل از ۸۸ در شهریار زندگی می‌کردم الان هم مطابق قرارداد اجاره که تصویر آن تقدیم می‌شود در شمال زندگی می‌کنم.

سپس دادگاه با اعلام ختم رسیدگی به موجب رأی شماره ۲۴۵۹-۹۱/۱۰/۲۷ با استدلال این‌که حسب قرارداد اجاره که تصویر مصدق آن در پرونده پیوست می‌باشد و خواه از مورخه ۹۰/۱۱/۱ لغایت ۹۱/۱۱/۱ در آدرس واقع در بابل سکونت داشته و اخطاریه‌ها از طریق الصاق ابلاغ گردیده و نتیجتاً با احراز این‌که خواه بی‌اطلاع از رأی بوده، با قبول و خواهی و با پذیرش عدم صلاحیت این دادگاه ضمن نقض دادنامه و خواهی مستنداً به ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم صلاحیت خود را به شایستگی دادگستری شهرستان بابل صادر کرده است.

پس از وصول پرونده به دادگستری بابل و ثبت آن در شعبه دوم دادگاه حقوقی شعبه مرجوع الیه در وقت فوق العاده با اعلام ختم رسیدگی به موجب رأی شماره ۸۴۸-۹۲/۵/۱۷ با استدلال این‌که در این پرونده قاضی محترم شعبه چهارم دادگاه عمومی شهریار در مورد خواهی آقای ع.ذ. نسبت به دادنامه مورخ ۹۱/۶/۳۰ قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگستری بابل صادر کرده و این در حالی است که اصل دادنامه مربوط به دادگاه مذکور بوده و قهراً هر نوع اعتراض و خواهی مربوط به همان دادگاه یا تجدیدنظر محل همان دادگاه است لذا دادگاه خود را صالح به رسیدگی ندانسته و در اجرای تبصره ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی پرونده را جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال و پس از وصول به شعبه ۸ دیوان عالی کشور ارجاع شده است.

هیأت شعبه در تاریخ بالا تشکیل شد. پس از قرائت گزارش و ملاحظه اوراق پرونده مشاوره نموده چنین رأی می‌دهد:

رأی شعبه دیوان عالی کشور

[در خصوص اختلاف در صلاحیت فی مابین شعبه چهارم دادگاه اختصاصی شهریار و شعبه دوّم دادگاه حقوقی شهرستان بابل در رسیدگی به دعوی زوجه خواهان به خواسته مطالبه نفقه معوقه با توجه به محتویات پرونده نظر به این که دعوی مطروحه در وضعیت موجود با توجه به عنوان خواسته آن و تاریخ تقدیم دادخواست که ملاک قانونی صلاحیت دادگاه بوده مشمول حاکمیت ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی بوده و طبق قاعده عمومی مقرر در صدر ماده مذکور رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاهی که خواننده در حوزه قضایی آن اقامت دارد می باشد و علی رغم این که خواهان در دادخواست تقدیمی آدرس محل اقامت زوج خواننده را در حوزه قضایی شهرستان شهریار اعلام نموده مع هذا زوج خواننده در مقام وخواهی به حکم غیابی صادره علیه خود ضمن اعلام آدرس دقیق محل اقامت و سکونت خود در حوزه قضایی شهرستان بابل به صلاحیت دادگاه عمومی شهریار در رسیدگی به دعوی مطروحه از سوی زوجه ایراد نموده است و نحوه ابلاغ اخطاریه ها در آدرس معین در دادخواست و نیز مفاد اجاره نامه ابرازی از ناحیه زوج خواننده مؤید اظهارات نامبرده و مبین اقامت ایشان در حوزه قضایی شهرستان بابل از تاریخ قبل از تقدیم دادخواست زوجه تا صدور رأی می باشد و بدین لحاظ دادگاه صادرکننده دادنامه وخواسته در اجرای ماده ۳۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی و در مقام رسیدگی به وخواهی مطروحه ضمن قبول وخواهی و پذیرش ایراد مطروحه با نقض دادنامه وخواسته به اعتبار محل اقامت خواننده در حوزه قضایی شهرستان بابل در خصوص دعوی مطروحه از ناحیه زوجه قرار عدم صلاحیت خود را به شایستگی دادگاه عمومی بابل صادر نموده و به این ترتیب برخلاف استدلال شعبه دوّم دادگاه عمومی بابل با نقض دادنامه غیابی صادره از شعبه چهارم دادگاه عمومی شهریار از سوی این دادگاه در مرحله وخواهی، وخواهی وخواه خاتمه یافته و مآلاً منتفی بوده و تنها موضوع مطروحه همان دعوی اولیه زوجه خواهان بوده که با رعایت مقررات مربوط به صلاحیت بایستی توسط دادگاه

اختیارات سرخود دادرسی در استناد به عدم صلاحیت محلی / ۵۱۱

هادی ملک تبار فیروزجائی

ذیصلاح مورد رسیدگی قرار گیرد از این رو استدلال شعبه دوّم دادگاه حقوقی بابل که بر مبنای آن از خود نفی صلاحیت نموده و جاهت قانونی نداشته و نتیجتاً به اعتبار محل اقامت زوج خوانده در حوزه قضایی شهرستان بابل که از طرف خود ایشان در مرحله واخواهی تعیین و اعلام گردیده و ملاک قانونی در صلاحیت می باشد رسیدگی به دعوی مطروحه در صلاحیت دادگاه عمومی ویژه خانواده شهرستان بابل خواهد بود. بنابراین در اجرای تبصره ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی ضمن تأیید رأی شماره ۲۴۵۹-۲۷/۱۰/۹۱ شعبه چهارم دادگاه عمومی شهریار و نقض رأی شماره ۸۴۸-۵/۱۷/۹۲ شعبه دوّم دادگاه عمومی بابل و تأیید صلاحیت این دادگاه در رسیدگی به دعوی مطروحه فی مابین محاکم مرقوم حل اختلاف می شود. مقرر می دارد پرونده پس از ثبت نتیجه و کسر از موجودی به مرجع ذی ربط اعاده شود.]

رئیس شعبه ۸ دیوان عالی کشور

مقدمه

با توجه به گزارش پرونده‌ای که گذشت، دو موضوع قابل توجه است. نخست این که، امکان طرح ایراد آیین دادرسی در مرحله واخواهی قابل بررسی است و دوم، این پرسش که آیا صدور حکم غیابی مستلزم احراز صلاحیت (صدور قرار صلاحیت دادگاه) است. در پیوند با موضوع نخست، مقررات روشنی در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ وجود ندارد. همین موضوع، موجب اختلاف دو مرجع نخستین شده است. در رأی شعبه ۸ دیوان عالی کشور امکان استناد به ایراد آیین دادرسی برای محکوم‌علیه غایب را به رسمیت شناخته است. با این کار هرچند از حق آیینیک خواننده پاسداری شده است اما اتلاف وقت و هزینه دادگاه در رسیدگی دوباره به یک پرونده باید ما را به این پرسش رهنمون سازد که آیا نمی‌توان از بروز چنین وضعیتی جلوگیری کرد. آیا شایسته‌تر نبود که دادرس در دعوی نخستین با توجه به غیبت خواننده نسبت به اقامتگاه اعلامی خواننده توسط خواهان بررسی لازم را صورت می‌داد و در صورت لزوم در همان مرحله قرار عدم صلاحیت خود را صادر می‌کرد. این بحثها، پرسش دوم را برجسته‌تر و مهم‌تر می‌کند. آیا رسیدگی و صدور حکم غیابی مستلزم احراز صلاحیت به وسیله دادرس است. چنین پرسشهایی لازم است تا کارآمدی قواعد آیین دادرسی مدنی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و از این جهت، امکانات و اختیاراتی که قانون آیین دادرسی مدنی برای دادرس در نظر گرفته است تا در مقابله با مشکلات احتمالی به کار گیرد سنجیده شود. از سویی دیگر، انحراف از قاعده مستقر و پذیرفته شده در استناد به ایرادات آیین دادرسی در نخستین جلسه دادرسی در پرونده مذکور نیز راه‌کاری است که شعبه دیوان عالی کشور در پرونده مذکور از آن استفاده کرده است. به بیان دیگر، دو روی‌کرد را می‌توان برای حل چنین مشکلی ارائه داد: نخستین و می‌توان بهترین تدبیر آن است که دادرس در چنین مواردی، تحقیق و بررسی لازم را در خصوص مساله صلاحیت محلی انجام دهد؛ راه‌کار دوم، اعطای حق ایراد عدم صلاحیت در مرحله واخواهی به خواننده غایب.

اختیارات سرخود دادرسی در استناد به عدم صلاحیت محلی / ۵۱۳

هادی ملک تبار فیروزجائی

از میان دو طریق یاد شده، انتخاب راه نخست به مصلحت دادگاه و دادخواهان نزدیکتر و بهتر است اما آیا چنین امکانی برای دادرسان وجود دارد که راسا به عدم صلاحیت محلی استناد کنند. به بیان دیگر، پرسش اصلی این است که آیا دادرسی تکلیف یا حق استناد سرخود به ضمانت اجرای ایراد عدم صلاحیت محلی را در فرضی که دادرسی غیابی است دارد؟ به باور نگارنده می‌توان با استناد به قواعد فعلی چنین امکانی را متصور شد هر چند نظام دقیقی در قانون آیین دادرسی مدنی درباره نحوه استناد سرخود دادرسی به ضمانت اجرای آیینیک و امکان یا الزام وی وجود ندارد.

افزون بر این، در راستای مساله دوم، پرسش دیگر این است که در صورتی که دادگاه صلاحیت خود را احراز و در رأی غیابی مبانی احراز صلاحیت را بیان می‌کند، در این حالت نیز آیا امکان طرح ایراد صلاحیت محلی از طرف وخواه وجود دارد. در این باره نیز در پرونده حاضر، باید امکان عدول از قرار صلاحیت که به طور ضمنی در دادرسی صادر شد بررسی شود.

نقد و بررسی رأی شعبه ۸ دیوان عالی کشور

رای شعبه هشت دیوان عالی کشور از جهت حمایت از حق آیینیک خواننده در خصوص صلاحیت منطبق بر اصول و صحیح به نظر می‌رسد. در حقیقت، مطابق ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی و اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خواننده، دادگاه بابل صلاحیت رسیدگی به پرونده را داشت اما خواهان با طرح دعوا در دادگاهی دیگر که صلاحیت رسیدگی را نداشته است، حق مذکور را نادیده گرفته است. بر رأی شعبه ۸ دیوان عالی کشور، از جهت شکلی و بیان مقدمات موضوع و استناد و استدلال اشکالی وارد نیست زیرا مطابق بند نخست از ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی، عدم رعایت صلاحیت محلی از موارد نقض شمرده می‌شود در صورتی که خواننده نسبت به آن ایراد کرده باشد که در فرض حاضر چنین است. هر چند، شعبه مذکور به ماده مذکور استناد نکرده و صرفا با استفاده از ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی رأی را نقض کرده است. با این حال،

در پیوند با رأی مذکور و روند صدور آن تا تعیین دادگاه صالح نکاتی وجود دارد که از جهات مختلف به آن پرداخته می‌شود.

زمان استناد به عدم صلاحیت:

مطابق مواد ۲۷ و ۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی، رسیدگی به اختلاف در صلاحیت ذاتی و محلی دادگاه باید خارج از نوبت و به سرعت انجام گیرد. در این راستا، به موجب قاعده کلی و مورد پذیرش همگان، شخص مدعی طرح ایراد آیین دادرسی مکلف است که ایراد خود را در موعد معین که زودترین زمان ممکن است، (در نخستین جلسه دادرسی یا در آستانه دادرسی^۱) مطرح کند. در حقیقت، مطابق برخی مقررات قانون آیین دادرسی مدنی ذی‌نفع (مدعی) ایراد آیین دادرسی باید در مهلتی که قانون پیش‌بینی شده است، ادعای خود را مطرح سازد. هر نوع کوتاهی در این زمینه، ممکن است^۲ به اسقاط حق منجر شود. نگاه اجمالی به قانون آیین دادرسی مدنی گویای سیاست مقنن برای محدودسازی ایراد به آستانه و آغاز رسیدگی است. چنان‌که در ماده ۸۷ قانون آیین دادرسی مدنی می‌خوانیم: «ایرادات و اعتراضات باید تا پایان اولین جلسه دادرسی به عمل آید مگر این‌که سبب ایراد متعاقباً حادث شود». ضمانت اجرای نقض این الزام، در ماده ۹۰ قانون آمده است. به موجب آن «هرگاه ایرادات تا پایان جلسه اول دادرسی اعلام نشده باشد دادگاه مکلف نیست جدا از ماهیت دعوا نسبت به آن رأی دهد». در پرونده حاضر، ایراد

1. in limine litis = au début du procès.

۲. دکترین حقوقی، با تفکیک و دسته‌بندی ایرادات آیین دادرسی به خصوصی و عمومی، میان ضمانت اجرای تأخیر هر دسته تفکیک قایل شده‌اند (واحدی، دکتر جواد، جلسه اول دادرسی و خصوصیات آن، ص. ۷۶). تأخیر در استناد به جهاتی که حق خصوصی ایرادکننده است، موجب سقوط حق وی است. به بیان دیگر، درخواست‌کننده باید حق را در موعد مقرر اعمال کند، زیرا در خارج از مهلت قانونی حقی برای او وجود ندارد. در چنین مواردی، دادگاه نیز رأساً حق استناد به سبب ایراد آیین دادرسی را ندارد. اما در ایرادات عمومی، درخواست ایرادکننده تنها جنبه تذکر دارد و دادگاه در هر مقطعی از رسیدگی و حتی در مرحله تجدیدنظر باید رأساً بدان توجه کند شمس، دکتر عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ص. ۴۵۶.

اختیارات سرخود دادرسی در استناد به عدم صلاحیت محلی / ۵۱۵

هادی ملک تبار فیروزجائی

عدم صلاحیت محلی در مرحله واخواهی مطرح شده است، که دو مرجع رسیدگی نظر متعارض در خصوص آن داشته اند که با دخالت شعبه هشتم دیوان عالی کشور رفع شد. با این حال، احراز صلاحیت، بدون ایراد خواننده نیز از وظایف دادرسی به شمار می آید. ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می دارد: «در صورتی که دادگاه رسیدگی کننده خود را صالح به رسیدگی نداند با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صلاحیتدار ارسال می کند».

ماده مذکور به روشنی صدور قرار عدم صلاحیت را منوط به ایراد خواننده نکرده است و دادرسی نیز سرخود می تواند قرار عدم صلاحیت را صادر کند بویژه این که خواننده غایب بوده و امکان طرح ایراد در مراحل بعدی رسیدگی دور از ذهن نبوده است.

تقدم ایراد آیین دادرسی بر دفاع ماهوی:

در رویه قضایی نیز طرح ایرادات آیین دادرسی مدنی باید پیش از هر نوع دفاع ماهوی باشد و گرنه پذیرفته نمی شود. رویه مذکور کاملاً منطقی و در هم راستا با «طبیعت پیشینی ایراد آیین دادرسی»^۱ است. در نگاه سنتی به ایرادات آیین دادرسی سخت گیری و حساسیت نسبت به زمان طرح آن بسیار زیاد است. روشن است که سخت گیری مقنن و رویه قضایی در این موضوع از بیم آشفتگی و خودسری دادخواهان و به بیراهه کشیده شدن دادرسی و اطاله آن است.^۲ با این حال، همچنان که آزادی طرح آنها هر لحظه که طرفین اراده کنند، رسیدگی را آشفتگی و بی نظم می سازد، سخت گیری در زمان طرح ایراد آیین دادرسی آفات و اشکالاتی را ایجاد می کند و در مواردی می توان گفت مطلوب نیست.^۳ یکی از مواردی

1. La nature préalable de l'exception de procédure.

۲. تعبیر مرحوم دکتر واحدی هدف از تعیین حدود زمانی برای دادرسی ها این است که «تا دادگستری برای رسیدگی

به هر پرونده، بیش از حد لازم وقت صرف نکند- وقتی که باید برای سایر پرونده ها صرف شود». ص ۶۸.

۳. در این خصوص ر.ک. ملک تبار فیروزجایی، هادی، قواعد عمومی ایراد آیین دادرسی، انتشارات سهامی انتشار،

۱۳۹۸، صص ۱۵۶-۱۶۰.

که باید پذیرفت که سخت‌گیری در طرح ایراد در مهلت نخستین جلسه دادرسی مطلوب نیست، در دادرسی غیابی است. در چنین فرضی، اصرار بر رعایت مهلت مذکور به معنای اسقاط حق ایراد خوانده (محکوم‌علیه) غایب است. به نظر می‌رسد شعبه دوم دادگاه عمومی حقوقی شهرستان بابل با روی‌کرد سخت‌گیرانه نسبت به زمان طرح ایراد، عدم صلاحیت صادره در مرحله واخواهی را نپذیرفته باشد.

با این حال، انتخاب چنین تدبیری هرچند به سود خوانده غایب است لیکن برای نظام دادرسی (دادگستری) خالی از هزینه و ضرر نیست. خواهان نیز اگر از ابتدا، سوءنیتی در اقامه دعوا در محلی دیگر به غیر دادگاه دارای صلاحیت محلی نداشته باشد، از اطاله دادرسی متضرر می‌شود و از این جهت حمایت از چنین فردی نیز بایسته است. به بیان دیگر، امکان طرح ایراد آیین دادرسی در مرحله واخواهی بدین معناست که دو مرحله رسیدگی به دعوا اضافه شود و این خود موجب‌کندی و نارضایتی افراد خواهد شد. به همین دلیل، ضروری است تا حد امکان از بروز چنین روی‌دادی در دادرسی جلوگیری شود.

استناد راسی یا سرخود دادرسی:

در حقوق آیین دادرسی تطبیقی گفته می‌شود که در دادرسیهای غیابی به دادرسی باید امکان و یا حتی تکلیف استناد راسی به ایراد صلاحیت محلی داده شود تا غیبت خوانده موجب بروز چنین وضعیتی نشود. به بیان دیگر، درست است که حمایت از خوانده غایب و حقوق دفاعی او مصلحتی غیرقابل چشم‌پوشی است لیکن در این راه؛ حفظ زمان و هزینه خواهان و نظام دادگستری نیز باید مدنظر قرار گیرد و تدابیری برای صرفه‌جویی در آن پیش‌بینی شود. در این باره راه‌کارهایی وجود دارد. برای مثال، در مواد ۹۲ و ۹۳ کد آیین دادرسی مدنی فرانسه^۱ قاضی نقص غیاب خوانده را جبران کرده و راسا به ایراد

۱. ماده ۹۲ در خصوص استناد راسی دادرسی به ایراد عدم صلاحیت محلی است که مقرر می‌دارد: «عدم صلاحیت ممکن است در صورت نقض قاعده مربوط به صلاحیت ذاتی راسا مورد توجه قرار گیرد، هنگامی که مربوط به نظم عمومی است یا هنگامی که خوانده حضور ندارد. در غیر این موارد این کار ممکن نیست...».

اختیارات سرخود دادرسی در استناد به عدم صلاحیت محلی / ۵۱۷

هادی ملک تبار فیروزجائی

عدم صلاحیت محلی استناد می‌کند. همچنین، در بند ۱۵-۳ از اصول آیین دادرسی مدنی فراملی نیز دادگاه پیش از رسیدگی غیابی باید نسبت به احراز صلاحیت خود بررسی لازم را انجام دهد.^۱ در حقیقت، صرف نظر از امره یا تکمیلی بودن قواعد آیین دادرسی، توجه به کارکرد این قواعد نیز اهمیت ویژه دارد. در چنین پرونده‌هایی، خواهان می‌تواند از ابتکار عمل خود در تقدیم دادخواست و انتخاب اولیه دادگاه صالح که بدون نظارت و بازرسی دادگاه است، سوءاستفاده کرده و خواننده را مجبور کند که در محلی خارج از اقامتگاه خود مراجعه و به دفاع از پرونده بپردازد. چنین وضعیتی به معنای تضییع حقوق آیینیک وی است. بنابراین، ضرورت دارد که قاضی راسا از چنین خواننده‌ای حمایت کند تا تعادل برهم‌خورده میان ابتکار دادخواهی خواهان و عدم امکان طرح ایراد آیین دادرسی از سوی خواننده به حالت مطلوب باز گردد. امکان استناد به ایراد آیین دادرسی در مرحله واخواهی، از حیث حفظ حقوق دفاعی خواننده کارآمد است لیکن تامین‌کننده اهداف نظام دادرسی از جهت صرفه‌جویی در وقت و هزینه دادرسی نیست. خواهان دارای حسن نیت نیز از چنین وضعی متضرر می‌شود. بنابراین و با توجه به آنچه که گفته شد، پیش‌بینی راه‌کاری مانند کد آیین دادرسی مدنی فرانسه به منظور پیش‌گیری از بروز چنین وضعیتی مناسب‌تر است.

در خصوص دادنامه حاضر نیز با توجه به مقررات فعلی، امکان استناد سرخود دادرسی باید وجود داشته باشد هر چند بیشتر دادرسان قواعد صلاحیت محلی را در شمار قواعد

همچنین ماده ۹۳ در خصوص استناد راسی دادرسی به عدم صلاحیت محلی مقرر می‌دارد: «در امور حسبی دادرسی می‌تواند راسا به عدم صلاحیت محلی خود استناد کند. در امور ترافعی او قادر به انجام چنین کاری نیست مگر در مواردی که قانون صلاحیت انحصاری برای مرجعی دیگر مقرر کرده است یا در موردی که خواننده در دادگاه حاضر نشده باشد». محسنی، حسن، قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه، صص. ۱۰۶-۱۰۷.

۱. به موجب بند ۱۵-۳ اصول آیین دادرسی مدنی فراملی مقرر گردیده است: «پیش از صدور رأی غیابی دادگاه مکلف است معین کند که: آیا دادگاه نسبت به طرفی مقابلی که این تصمیم باید علیه او اتخاذ شود صلاحیت دارد؛ ...»، غمامی مجید، محسنی، حسن، اصول آیین دادرسی مدنی فراملی، ص. ۱۱۹.

تکمیلی می‌دانند و استناد به آن را از اختیارات خوانده دعوا می‌شمارند^۱ اما قضات دادگاهها به دلالت ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی مدنی صرف‌نظر از ایراد خوانده می‌توانند راساً نیز به صلاحیت محلی استناد کنند و از این جهت تفاوتی ندارد که پرونده در مرحله نخستین باشد یا پژوهش.

در پرونده حاضر نیز با توجه به اوضاع و احوال دادخواهان انجام چنین ترتیبی نتایج بهتری را به وجود می‌آورد و از گردش غیرضروری پرونده در مراجع گوناگون پیش‌گیری می‌کند.

امکان عدول از قرار صلاحیت پس از صدور آن

هر چند در قانون آیین دادرسی مدنی، قراری با عنوان قرار صلاحیت دادگاه وجود ندارد لیکن، هر دادگاهی پیش از ورود به ماهیت دعوا مطابق مواد ۲۶ و ۲۷ قانون آیین دادرسی باید بررسی لازم را پیرامون مساله صلاحیت خود انجام دهد. بر این پایه، می‌توان گفت که پس از ورود در ماهیت، دادگاه به طور ضمنی قرار صلاحیت خود را صادر کرده است. قرار صادر شده در مرحله مذکور اعتبار امر قضاوت شده را دارد. در پرونده حاضر نیز چنین شرایطی وجود دارد. دادگاه عمومی شهریار با احراز صلاحیت وارد رسیدگی شده است و حکم غیابی را صادر کرده است. اینک، پرسش این است که آیا دادگاه می‌تواند در مرحله واخواهی از قرار خود عدول کند. روشن است که چنانچه برای خوانده حق طرح ایرادات آیین دادرسی را قایل باشیم، امکان عدول از صلاحیت نیز در صورت ایراد خوانده باید فراهم باشد، زیرا در غیر این صورت فایده‌ای بر طرح ایراد وی متصور نیست. بنابراین، نقض حکم توسط شعبه یاد شده به درستی انجام شده و از این جهت نیز تایید آن در شعبه ۸ دیوان عالی کشور صحیح است.

۱. در خصوص ناکارآمدی معیار تفکیک ایرادات آیین دادرسی مدنی به ایرادات عمومی و خصوصی (آمره و تکمیلی). ر.ک. ملک‌تبار فیروزجایی، هادی، قواعد عمومی ایراد آیین دادرسی، انتشارات سهامی انتشار، ۱۳۹۸، صص ۱۵۷-۱۶۲.

نتیجه:

با توجه به مطالبی که بیان شد، شعبه هفتم دادگاه شه‌ریار بدون بررسی صحت ادعای خواهان در خصوص محل اقامت خوانده غایب شروع به رسیدگی کرده و در نهایت حکم غیابی صادر کرده است. پس از واخواهی محکوم‌علیه غایب، حکم خود را نقض و با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده را به دادگاه صالح ارسال داشته است. دادگاه مرجوع‌البه نیز امکان صدور قرار عدم صلاحیت در مرحله واخواهی را زیر سوال برده و اختلاف در صلاحیت به وجود آمده که با رأی شعبه هشتم دیوان‌عالی کشور رفع شد. روشن است که روند گردش پرونده در شعب شه‌ریار و بابل اشکال دارد. به هر حال، با توجه به مواد ۳۵۲ و بند ۱ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی نقض حکم غیابی و قرار عدم صلاحیت در شعبه شه‌ریار اقدامی صحیح بوده و رأی شعبه هشتم دیوان‌عالی کشور از این حیث به درستی صادر شده است. با این حال، در شعب نخستین رسیدگی، به فوریت و اهمیت رسیدگی به صلاحیت به عنوان یکی از ایرادات آیین دادرسی احتمالی توجه نشده است بویژه فوریت امر و ضرورت آن در مواردی که دادرسی غیابی است یا خوانده حضور ندارد، دوچندان است به طوری که این امر در کد آیین دادرسی مدنی فرانسه، دخالت سرخود دادرسی در چنین مواردی مقرر شده است. در قانون آیین دادرسی ما نیز با توجه به مقررات می‌توان چنین اختیاری برای دادرسی در نظر گرفت و شایسته‌تر هم آن است که در مواردی خوانده در دادرسی حاضر نیست، دادرسی از باب دفع عدم صلاحیت محلی احتمالی بررسی‌های لازم را انجام دهد تا کار دادرسی بی‌جهت به درازا نکشد. ضمناً، هرچند آراء صادر شده از جهت نتیجه‌گیری به درستی صادر شده است، از حیث استناد به مواد قانونی نیز به خوبی تبیین‌کننده نظرات دادرسان نبوده است و از این جهت، به نظر می‌رسد شعبه شه‌ریار به خوبی نظر مبانی نظری نقض رأی و قرار عدم صلاحیت صادر شده را توجیه نکرده است. در رأی شعبه هشتم دیوان عالی کشور نیز مستند قانونی دادنامه صرفاً ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی ذکر شده و وضعیت به طور کامل تشریح نشده و به رفع تعارض میان دادگاه‌های تالی بسنده شده است.

منابع:

۱. شمس، دکتر عبدالله، *آیین دادرسی مدنی*، دوره پیشرفته، جلد ۲، انتشارات دراک، چاپ یازدهم، ۱۳۸۵.
۲. غمامی مجید، محسنی، حسن، *اصول آیین دادرسی مدنی فراملی*، انتشارات میزان، چاپ نخست، ۱۳۸۶.
۳. محسنی، دکتر حسن، *آیین دادرسی مدنی فرانسه*، با دیباچه و مقدمه دکتر عباس کریمی و پرفسور لویی کادیه، جلد اول، انتشارات سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۹۳.
۴. ملک تبار فیروزجایی، هادی، *قواعد عمومی ایراد آیین دادرسی*، انتشارات سهامی انتشار، ۱۳۹۸.
۵. واحدی، دکتر جواد، *جلسه اول دادرسی و خصوصیات آن*، دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، شماره ۳۸، پاییز ۱۳۷۶. (۱۸ صفحه - از ۶۷ تا ۸۴).

The Powers of a Judge on his Own Initiative on Relying upon Lack of Territorial Jurisdiction

Critique of Judgment No.9209970906801259, dated 2013-11-27, Rendered by Branch 8 of the Supreme Court

Hadi Malektabar Firoozjaie¹

Abstract:

In civil proceedings, rendering a default judgment is exceptional, and it is therefore obvious that some special rules must govern the judicial process. Due to the absence of the defendant, the intervention of the judge in the case should be more substantial and consequential. Some possible objections should also be directly taken into consideration by the sitting judge. In order to speed up proceedings, the Civil Procedure Act has set forth the resolution of certain issues, such as jurisdiction or objections concerning procedure as soon as possible. However, in the judgment discussed in the present article, the answer to one of the first questions related to proceedings, i.e., the issue of the jurisdiction of the court, took more than a year, and finally, after two hearings in courts that lacked jurisdiction, through the intervention of the Supreme Court it was remanded to a court that had jurisdiction. Undoubtedly, such an arrangement imposes costs on the judicial system as the representative of public rights and the plaintiffs in the case and other clients, and it is clear that the problem should be resolved much sooner than it was. By granting certain powers to the judge, the issue can be managed more expeditiously and repetition of a similar situation can be prevented. However, according to current regulations, the judgment rendered by the Supreme Court has prioritized observation of the defendant's individual rights, and while reversing the default judgment has remanded the case to a competent court, which decision seems to be correct and in accordance with the Civil Procedure Act.

KeyWords: *procedure, lack of jurisdiction, procedural objection, default judgment, judge's powers on his own initiative.*

1. Ph.D Private law, tehran university, Email: Hmalektabar@ut.ac.ir